

بشرف زیارت مشرف شدند مبعادات و مقصودات فایز میگردد چنانکه از زبان حضرت عالی این  
 موسی الرضا رضی الله عنهما روایت میکنند که فرموده اند که من زار اخی عبید العظیم بالری کن  
 زار جدی ابا عبد الله <sup>ع</sup> فی ارضه و عن کل اهل البیت و در اتمام روضه الشهدا  
 و کتب و اهل تشیع و بعضی اهل تشیع آمده که امام زاده عبد العظیم سید و اسطه بشاهزاده مختار  
 سبط اکبر امام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر دو واسطه  
 امدت مدینه داشته با اتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول بزرگواریند و در  
 دهرستان سلطنت گرد و بری آمد و وفات یافته رضی الله عنهما و از شهر سیه بیا  
 اولیاء علماء بر خاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن اسحاق و شیخ نعم الدین  
 معروف بولیه و شیخ ابوبکر سجلی و شیخ ابوالقاسم و ابو عبد الله بن معاذ و شیخ زاهد  
 خراز و شیخ ذرعه رحمهم الله و از علماء کرام ابن ابی حاتم غطلی و ابو ذرعه قرظی  
 و ابو مسعود ابن احمد القرات و امام فخر الدین رازی که در کتب محمد بن احمد و آسانی  
 از نجاست و ابن عباد و وزیر آل بویه هم از آن ملک است و از شعرا ابو زید محمد العصابی  
 و بنیاد و غما و شهراسی و جلال الدین حواری و ابوالمنذر و ابو عبد الله الدین قوامی و مسعود  
 و ابوالعالی و شاه صفی الدین و غیره اند و لایب قریه است از افعال ری و میوه و غله  
 و فوری و ایضا و لایب شهر است در بین که آنرا سو و الفرج خوانند و تبر و بی است  
 در لواحق طایفه که عبدالله بن عمران عثمان شاعر است آن مکان موضع دو دیگر قریه است  
 میان مکه و مدینه همچنین دیه است در ولایت اهواز در بغداد نیز زلفی بوده شهرهای  
 بلوکیت از بلوکات ری منضمین است بایه مهور و ابا و ان و بحسب مرغزار و ان

و باغات رحمان بر باقی دارا و در آنین در زمان سابق حاکم نشین بوده فلذا  
 غایت حصانت دارند گونیدار بنامی شاپور نقاش است الحال بعد از طهران در  
 محلی از آن شگرف ترین است و از میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رحمان دار و  
 مضافاتش همدنیک اند چنانکه یکی از آن موضع فاوه است که حاصلش قریب به مزرعه  
 تو ماست و اکثر ارتفاعاتش یک من صد من میشود و ایضا حسن آباد که حاصل  
 از دو هزار متجاوز است و همچنین چند موضع دارد که حاصلش از صد تو ماست  
 است بصد تو مان مازندران ولایتی است با اقصیات و ارتفاعش نیک می شود و لکن  
 اکثر در آنجا بارش میباشد بازارهایش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم  
 مازندران اکثر از قوت مروی عاقلند و قدرت بر اذات بکارت نتوان ندارند و در زمان  
 سابقه مردم مازندران ورستم و مروی سرسگنداشند و دستار بر سر نمی بینه  
 از شعبه ای آنجا سعیدی اشرف است چیلان ولایتی است ششصد چیلان شهر آنجا  
 و عقبات بسیار و در کوهستان آن ملک کثرت اشجار بر تیره است که ستر راه مسافر  
 شمال و صبا میگردد و اطرافش کوهسار و عقبات است و چون آن ولایت متصل است  
 در کوه و درشت آن چشمه های بلا انتهاست و بارشش باران در اندازد و لیل و نهار زیاد  
 زیاده از سایر بلاد و امصار است و مملکت گیلان منقسم به دو قسم است قسمی لاجیان  
 و توان آن در قسمی رشت و قومین و لواحق آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیهم السلام  
 و اطعمه گیلانیان و در اغلب اوقات برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ مرغ  
 می یابند و نوروان گوشت گوسفندان و دوسومات در آن ولایت ضرر بسیار رسانند

رساند گویند در جیلان چند روز پوسته بلران بار و کار مردم با خطرات انجام دادند  
 او از شغال شنوند و متعاقب آن سگ بنگ کند البته باید بدان سگین باید و بود  
 مشکف گرد و کر این محمود القزونی در عجایب البلدان آورده که من این حکایت را  
 شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا یاد نوالیتا فنادم و کبریات اسمعیلی را مشاهده نمودم  
 و آنست که مطابق واقعست مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را از روی  
 مانده اول حسن مثنی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت عمر  
 عظیم است فرزند دوم زید است و این زید بن حسن از یک پسر عقب مانده که او را حسن  
 بن زید گویند حسن بن زید هفت پسر بوده که امام زاده عبد العظیم که ذکرش گذشت  
 از جمله بود با جد حضرت مثنی را پسر پسر بود ابراهیم حسن مثلث داود و جعفر و عبد الله  
 محض که جد حضرت محبوب سجانی است و ابراهیم فرزندان بسیار داشت از ایشان چند  
 بنوبت تا یکصد و سی سه سال در ین خلافت کردند نقباء شیری از او صفهان هم از  
 اولاد اویند و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام اند و فرزندان داود در  
 عراق نشینند و نقیب بن طلوس از نسل او و فرزندان جعفر نقباء بصره اند و عبدا  
 محض اشش پسر پسر زید و مادام اول سید موسی چون که جد حضرت قطب  
 الاقطاب است و سلیمان و محمد و ابراهیم که زکیه عبارت است از او در مدینه متولد و در حجاز  
 شهید شده و این قصه تواریخ و سیر مشهور است و حضرت یحیی که خلافت کرد و یلم کرد و  
 بعد از او ن شید فناد و قصه مسابله تا این زبیری در تاریخ عباسی نگاشته است  
 تفصیل مذکور است و نسل در حوالی مغرب مدینه باقیست تا دیس که در زمان آن

رشید مغرب خاچه بوده و فرزند آن اولوک مغرب جابلقا و اندلس نوبند و پهلوان  
 پسری بود بر ابراهیم در بار بر خلافت کرد و نسل او نجاست و امر او شرفامی حملاز  
 نسل موسی چون نام او کثر ایشان بجاوست گذر آیند و چون همیشه از عباسیان  
 متوهم بودند سید عبداللہ کہ جد حضرت غوث اعظم است بعلاقه خلافت حضرت  
 یحیی در دلم داشت بطرف جیلان افتاد و عمر گرامی در آنجا گذرانید و بعد از وفات آن  
 اطفال او امجادش نیز در جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ صیالح بن موسی افتاد  
 که والد ماجد حضرت محبوب سجانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یک  
 سید محمد که در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات و الارضین  
 سید عبدالقادر که تاریخ عرۃ ماه مبارک رمضان سنه ۴۰۰ هجری در بغداد و یک  
 جیلان تولد فرمودند و در سن هجده سالگی بنیاد شریف بردند و در آنجا سکونت  
 ورزیدند رضی اللہ تعالی عنہ و عن ابایہ الکریم و اولادہ العظام اینچند سطر تصنیف  
 در جیلان در باب سکونت سادات آنجا نوشته شد باقی بنا بر خوف اطالت  
 کلام موقوف بر الیف نسخہ دیگر داشته عنان علم بصوب دیگر گردانیده آمد اور  
 بایجان ملکت است وسیع شمل بر بلاد مسوره و قصبات مسوره دار الملک نول  
 تیریز است عقیده صاحب زہمت القلوب و مولف عجایب البلدان از قلم  
 چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از اقلیم گرفته و تاریخ نگارستان  
 که تبریز از سید خاتون منکوخته اروان رشید در سنه یکصد و هفتاد و پنجاه  
 نهاد و در سنه یکصد و هشتاد و یک و بیار بزرگ خراب شد باز در زمان متوکل عباسی

بحال در شاول آوردن ایام دولت قیام عباسی ابو طاهر منجم شیرازی به تبریز افتاد حکم کرد که در شب  
 جمعه چهاردهم صفر سن ۴۳۳ هجری چهار صد و سی و چهارمین شام و آنوقت زلزله عظیم میشود و آن شب خراب  
 میگردد و بنا بر آن داروغه بخرج مردم از دیوار بست تبریز حکم داد که اکثر مردم در آن شب بفرخان  
 رفت بجانب شهر ظاهر میگرددند و یکبار مقدار آن وقت مذکور زلزله شد که مصدوقه و زلزله  
 زلزله است بدیدار گشت و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز  
 بودم جمعی که سخن منجم را خوانده بودند زیاد از چهل هزار کس بودند همه بلاک گردیدند  
 دیگر حاکم از با بجان متصدی عمارت آن بن گشته هم ابو طاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع  
 وقت برج عقرب بود و آنوقت آغاز بنا نهاد گشت من متهد خرابی زلزله هشتم تا سبیل متضمن  
 نیم تا نایت آن بنا بقیت و در زمان پادشاهان و اولاد او شهر تبریز دار السلطنت گشته  
 عمارت عالی چندان ساخته شد که شرح بیرونست بعد از آن الی یومنا هذا بواسطه زلزله  
 اینده مبنای آن خطراه نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر شجایر و اثمارش در فای  
 خوبی میشود اما پیش در استان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا گشت  
 یارش برف بشاید میشود و دوسه ماهی مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد و بنا بر این تبریزیان  
 در زمستان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردا به با که در زیر زمین ساخته اند می  
 میخایند و در وقت دم سردی وی و هنگام استیلا ی برودت وی در انجای نشسته بفرغت  
 اوقات میگذرانند **نظم** در زمستان دم به تیغ و دم به پای زقار را کند چو قلم  
 اهل تبریز همگی چون موزه مانده در زیر خاک زنده گور چون اکثر مردم تبریز از این  
 میخورند و در صبح سر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت میشود و بعد از پیشین که گفت

رسیده باشد اگر از کسی صد و شصت نام شنوند زبان ملائیم و نیرم جواب گویند و تبریز زبان سبلا  
 صاحب نخوت و تکبری باشند و بانگ سبلی نخل در محبت و سوت آن با ماه پیلد و الله  
 اعلم بر خاطر خاطر گلدستة میدان مخفی نماید که چون در قی چند از احوال اقلیم چهارم از سواد  
 بیاض رسیده اکنون لازم است که نامه شکین ختامه تجرید قدسی از کیفیت اقلیم پنجم برآید  
 اقلیم پنجم بحدود درین فیروزه طارم : نمودم سیر گلزار چهارم : مدگر از نسیم سخت  
 بنیم گل ازستان پنجم : زنگهای خیال ناز و تر : دماغ عالمی سازم سطر :  
**اقلیم الخامس** صاحب این اقلیم ظاهره است عامه متوطنان آنجا سفید پوست  
 باشند و اقلیم پنجم از بلاد شرقی است و یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و ماورالنهر گنند  
 و از آنجا چین را قطع کند و در شمال خراسان و سنجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد  
 و شمال و عراق در جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس برین  
 سیکل الزهره و میان بلدان اندلس گشته و بجزایر قیونوس منتهی شود و در این اقلیم کینه  
 نصبت و شش شصت است و بقولی دو نصد و پانزده شهر آمانا پنجم پنجم که عظیم شهر  
 از آفانامای چون در اقلیم چهارم ابتدا خراسان کرده شد در این اقلیم فتاح بزرگ یونان  
 که مینع حکمت بوده و بعضی بلاد روم کرده آید بعد از آن بدگر  
 دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اندر پرداخته شود یونان  
 بدانکه بلاد یونان در ربع مغرب شمالی واقعست و حدود  
 ایشان از جانب جنوب بجزایر روم و نفور شامی جزیره است جهت  
 شمال بلاد لادن گذرد و از جانب مغرب تخوم بلاد آنا سبیه از جانب مشرق بلاد

بلاد اسپین و بلاد ابواب خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر خلیج شمال کور و  
 بلاد یونان بدو قسم شده و قسم اعظم بجانب مشرق بلاد اسپین و بلاد ابواب و خلیجی که  
 به بلاد یونانست و قسم صغیر بجانب شمال و بلاد این دو قسم یونانیان مختلف بسیارست  
 جماعتی طاعت دادند که یونان سپر اتحق ابن ابراهیم است علیه السلام گروهی طاعت دادند که  
 یونان سپر اس بن ثادان بن یافت است و اکثر را بتکه یونان بر در قسطنطنیه است  
 فرزندان فابرین شایع و توکد ایشان در بلاد امین بود چون نسل ایشان بسیار شد در  
 هر دو بلاد نیز هم رسید یونان با فرزندان و حشم از امین بیرون آمدند بجانب بلاد مغرب  
 رفت و متوطن شدند بعد از مدتی زبان انجلی و رومی که متعارف آن ولایت بود یاد کردند  
 و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه فرقیه که در آن زمان بمدینه الحکما مشتهر  
 داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب مستیاز تمام بود متوطن گشتند و در  
 وفیات لغنیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد اسکندریه  
 دو قرن مسکن آنها بلاد مشرق بود چون سکندر بر بلاد فارس استیلا یافت یونانیان  
 از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول آنجزیره را اندلس بن یافت بن نوح  
 علیه السلام آبادان ساخته بود بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر بیچکس مدخل بحارت  
 آنجزیره نمیکرد و بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح در زمین معمور شده بود مردمان آنرا  
 تشبیه بمرغی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب بود و بال او جنوب  
 و شمال تا بین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب باخس اعضایی آن مرغ بود  
 بیچکس تا بین بگذر آن دیار میل نمیکرد و تا آنکه اینجای یونانیان که هم آنها منصور

تجسس علوم تکمیل نفوس بود و بنا بر این از جنگ جدل که لازمه طبیعت است بسیار  
منتظر بودند از میان فرس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود در آن  
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آبادان ساختند که موجب شک و  
جمیع مصلک گشت لهذا بعضی از فضلا که جزیره اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آن  
و هوا و کثرت اشجار آنجا تعجب نموده گفتند ظاهر آن ظاهری که معموره ارض بان  
کرده بودند طاعت بوده که معظّم جمال او در روم است قصه یونانیان در آنجزیره  
عمارت عظیمه هیاهو کل جسمه بنا نهادند در الملک ایشان را طیطله گفتندی که در  
وسط آنجزیره واقعت در این شهر بالا کوهی است بلند و هوا لطیف دارد و در نزدیکی  
شهر سنگیت است طیطل هرگاه محتاج بباران باشد سنگ اقام سازند باران آید  
چون کفایت شد سنگ اینها را از باران باستد قصه چون آوازه لطافت  
و فراست اندیشا پیچ گشت و مردم از اطراف و جوانب و با آنجا نهادند یونانیان از  
اختلاف مردم رسیدند که مبادا جمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و ما از دفع  
آنها عاجز باشیم که ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عربی و مایل بر برکه میان برکه  
و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل برکه حاجتی حیوان طبیعت و طالب  
جنگ و فتنه بودند یونانیان از شناسائی اختلاف ایشان بسیار انکار و استنکاف  
مینمودند لهذا الی یونان اندلس میان برهبران عدوت عظیمه باشند از جهت ملوک یونان  
یونان حکمای خود را جمع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هم دشمنان را  
گرفتن این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتوانند گرفت پس حکما اتفاق نمودند و



سناست بطریق ساختن و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک  
 طبله که در الملک ایشان بود نهادند و در آنخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلم در اینخانه  
 مقفل خواهد بود و یکس سال را ده گرفتارین دیار نخواهد شد بنا بر این ملوک و بیان در خط  
 آن طلم داد مبالغه می دادند و هر او شاهی که در و از الملک طبله بودی بر در آن قفل  
 دیگر زدی تا آنکه بیست و شش نفر حکومت رسیدند و هر یکی قفل بنام خود برد و آنخانه  
 استوار زد و بیست و هفت نفر نامک ذریق بود که در زمان تسلط نبی امیه حکومت  
 با و متعلق بود چون حکمت الهی مقتضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابد  
 ذریق است سفار آنخانه مقفل سجا طریقه حکما و در مانع آمده گفتند ای الملک این نیز  
 قفلی مجرب و بدستور با برد در آنخانه زن که مبادا حادثه رونهد که تلافی ممکن نباشد اگر همانا  
 ملک تخمینی کند که در آنخانه زرو مال و جواهر باشد و در میان خود بر این توجیه نمود  
 بخانه و اصل ساریم القصد هر چند آنها ازین باب کسی بود تمام و زیدند بقضا  
 الانسان صریح علی مانع ملک ذریق بشیر حد و زید چون از باد شاه جبار و  
 و قهار بود و یکس سال از ای منع صیرح او نبود القصد آنخانه را کشودند زیدند خوانی بزرگ  
 سکل از طلا بجواب نهاده و بآن نوشته که از سلیمان بن در دست و تابوتی در سکل  
 در گوشان نهاده و چون تابوت کشاوند خیز صورت عاری چند بطرز عریبا  
 که سپان عربی سوار و کمانها بردوش و شمشیر حمیل خیری دیگر نیافتند چون نیک  
 ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشان تابوت ظاهر شد مضمون آنکه هر گاه در  
 خانه و این قفل کشاید جماعتی بصورت این سواران بجزیره اندلس از یونانیان استیلا

و بعد از آن یونانیان را در جزیره جای نمودند و چون ملک ذریق واقف شد سپانی  
 گشت بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبدالملک طلق مولی عبدالرحمن بن نصر که  
 از قبیل ولید حاکم دیار مغرب بود جزیره اندلس فتح ذریق را بقصر رسانید و بر اندر مستولی گشت  
 بدینکه فاضل مشغری در تاریخ الحکا آورده که همان بعضی آنست که جمیع حکامی قدما یونانی اند  
 و بعضی هم رومی اعتقاد از زمان امام حسین نصراند و خلاصه سجدی که در ذکر حکما است  
 بیست و برسانید که اکثر و بیشتر ایشان یونانی باند و بعضی رومی و بواسطه قرب بلاد ایشان  
 و التماس شده صاحب هیونان بیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی باو مشوب  
 و ابو مشیر بلخی در کتاب لوف آورده که در قدیم در مغرب زمین شهر بود که از اعراس گفته  
 و اهل شهر بعضی آنرا از غیر خواندندی بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن یونانی  
 آخر گشت استعمال در تصرف آنکه هر یک با که متوسط میان ارض و آون بود و اقطاب  
 یونانی باقی ماند و نیز در تاریخ الحکا مسطور است که عامل اهل یونان بجا بینه و بعضی  
 بت پرست و لغت یونانی که در افریقایه گویند و سع نعمت بنی آدم است و زبان ارد  
 که در ابطیند گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است  
 چه حدود بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شده با بلاد روم است که از جانب جنوب ایشان  
 دریای است که پیچ از مغرب تا شمال کشیده که اطلال آن دریای روم گویند و شمال  
 ایشان بلاد رومس و سلاب است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در  
 شمال ایشان واقعست و حد شرق ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغرب اقصا  
 بلاد اندلس است تا بحر محیط اوقیانوس در ملک ایشان رومیه عظمی بود که مانی آن قبل

از زمان عیسی علیهم السلام نهصد و پنجاه و چهار سال پادشاه روم بود اما آنکه عظیم قیصر که  
 اول قیصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان را بلاد روم منضم ساخت  
 حکم کرد مملکت روم گویند چنانکه اهل فارس وقتیکه بر کلدانیان استیلا یافتند مملکت کلدانیان  
 با فارس منضم ساخته بر همه فارس طاعت میگردانید چنانکه بحال اکثر بلاد عرب که در تصرف  
 رومیانست باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بدانسان مدینه و مکه و عظیمه و ارا  
 بلاد روم و یونان می بود و تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل یونان شهر قسطنطیه که  
 باستنبول شهرت دارد بنا کرد آنرا در سلطنت و مگر و اندونیز و میان قبل از آن صلح  
 بود چون قسطنطینوس بن نصاری اختیار کرد جمیع و میانزادین خود آورد و پنجاه و شش  
 سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز  
 از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفت باشد چون آنجا رسید یادش آید آنکس  
 مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه او نگذارد مضافات ملک اسپانیو  
 و سلطنتی است از سلطنت نامی مستعد فرنگ و جمهور مورخین عرب می ملک اسپانیو  
 آنکس نام گذارند پیش آنکه چون در شهتادوش بجزی در عهد تسلط عبدالملک  
 بن مروان آن ملک مسخر اهل اسلام شد اول مملکتی که بدست آمد ملک اندلس بود و برو  
 و هو سایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان این نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بان باطلو آن  
 و از کتب تواریخ انگریزی میگردد که با حد لفظ اندلس اندلوس است و آن زبان اسپانیو  
 نام طایفه است که مولد و موطن آنها قریب بحدود روس بود و درشت که چهار صد و بیست  
 قبل از شروع جنگ که قدس بجزی بدو صد و سیوه آنها بر مالک اسپانیول استیلا یافتند

چون مورخین عربی یعنی آگاهی نداشتند و ماخذ اصلی لفظ اندلس از زیاقند در وقایع  
 خود مینویسند که یکی از فرزندان بافت بن نوح اندلس نام داشته یکی از جزایر مستقل از صحرای  
 بطریق میراث یافته در آنمردوم طرح حکومت اندخت و از ابا اسم خود موسوم شد و کتاب  
 تقویم البلدان موافق این قوم پذیرفته و رانند یار کنیست در پیش آن درخت زیتون و شیره  
 که یکبار آب از آنچشمه بر روان اندو درخت راستی کند و هم در آن درخت بار و در  
 زیتون حاصل شود که کیسال ابل کنیسه را وجه معاش باشد و آب آنچشمه را مردم جهت تداوم  
 در ظروف نگاه دارند شتره شهرست در اندلس بر ساحل بحر در آن بلده سیب  
 حاصل شود که دو سه تا هاسته شتر باشد و شتره را در آن چند چهل جبری و تکیان تصدیف  
 شد و طرسوس شهرست نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا کشف و  
 و شست بنانهاده درون آن شهر شسته بنان باشد و در بیرون آن بسیار در حوالی آن شهر  
 که در آن پیرانش ظاهرست و خوب و مرغزرا که در آنغار اندازند بسوز و قسطون  
 شکر قسیم است باندلس و در کوه آنغار است که از سقف آن آب میچکد و در جای تنگ  
 جمع میشود اگر چه جمعی کثیر از آن آب بردارند اصلا کم نشود و هم در آنغار سیتی است که هر چه  
 تغیر در او پیدا نشد مدینه النجاش شهرست در بیان اندلس بقرب بحر طلمات که در او  
 ما حضرت سلیمان ششمانی بطریق طلب از مس ترتیب داده و در آن شهر چهل قصر است  
 و ارتقا عاقله با تصدیر بعضی را اعتقاد است که آن شهر را ذوالقرنین اکبر ساخته  
 و برخی از مفسران بمانند که مراد از او اید و در سلانه عین القطر شمس است که از آنچشمه  
 بیرون می آید و آنحصار را با تمام آن ساختند و عبد الملک بن مروان آنحصار را

خواسته موسی بن نصر که از طرف او حاکم مغرب و حکم فرستاد که بان موضع رود و آنچه از غریب  
 اهل بیرونی ظاهر گردد علامت نماید موسی بن نصر با چند پیر صاحب تجربه تباوت چهل روز قیام  
 آن بیابان بی پایان نمود بمقصود میبود رسید زمین می دید در غایت نرسیده  
 نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند عذیاب نمود در می باید بر کوه نواز  
 قرون سفت نبود یکی از امرای خود را با هزار سوار محالی آنقرستگاه شاید که کسی پیدا شود  
 که از روی مستند حقیقت توان کرد و اجتماع هر چند شرایط نقصن بجای آوردند که کسی بدست  
 شان نیفتاد آخر الامر ایما بر انصر گرفت که لقب نند تا بخانه در آیند چون آن حضرت را  
 باب ساینند دیدند که آن بند از مس و از زیر ریخته تا بلب ساینده مسلول غنیمت که  
 کجا است ازان نیز باویس شده بخاطر آوردند که در پہلو کی بز ازان بناد یوار که مجاز  
 آن باشد بر آوردند پس دیداری بار ارتفاع یصد گراز چونه سنگ ساختند دیگر کجا  
 نقل آلات نبود و وظیفه داده گردید که بایت که مساوی آن شود پس معان بر آید  
 انگوشکی بار ارتفاع یکصد و شصت گراز چوب ساختند و نسی گرز و بان بران تعبیه کردند  
 پس موسی منادی داد که هر که بد بخارفته از حقیقت حال علامت نماید نیز اشغال طلا  
 جایزه بگیرد عمل گشته طلوع بران داشت که بار و چون بسز مردان رسید مقصد  
 بنجدید و خود در آنجا انداخته بیکبار اندرون آنحصار جوش و خروش و غوغا  
 عظیم رخاست تا سه روز آن احوال بود روز چهارم تمام آن شخص بجای آنحصار  
 رفتند هر چند او از او نداد اصلاً جواب شنیدند موسی آن ندانند بار و دیگر کرد خون گرفته  
 دیگر را در حین سفر شده نیز بدست او شخص را قل خود را بعدون آنحصار انداخته باز

با آوازهای مهیب جانگاه بان لشکر رسید و آن ولوله با سحر و زکریا و دیگر خدیو موسی  
 ترغیب نمود و مبالغه میکرد کسی را جرات نمیشد اخرا تمبلغ را مضاعف ساخت گشتند  
 دیگر قدم تهور در مان وادی تحیر نهاد مقرر کرد که یسایانی بر کمرش بنهند که اگر خواهد که خود را  
 در اینجا اندازد موکلان یسایان بکشند و هر آنکه از بد القصد شخص بر اینجا بر آید سزا است  
 که خود را در اینجا اندازد و موکلان یسایان بقوت تمام کشیدند قامت شخص در باره گشتند  
 و بموجب نصف لی و نصف لک ناسر از صف حیات حک شد از لامر موسی استعلاء  
 آن نویسد شده و باز گشت در همین مرتبت لوح های بسیار هر یک بر قطعه بیت اش  
 تخمنا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در آن لوح و نصب کرده بودند و بر آنها اسامی از  
 و سلاطین و مکرده و این بجز لوح بود از نحاس بر آن نوشته که زینهار از اینجا نگذیرد که  
 بیم لاک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت و را عجب آمد و سوار گشت سپاه  
 جلد بر وارد داشتند با طرف فرستاد چون از آن لوح و گذشتند قدری راه رفتند  
 ناگاه جانوران بر طبیعت مردان از میان آن در خان ظاهر شدند آن سواران با اسبان  
 ایشان پاره پایه کرده و آبله آلودی النمل خوانند خبری شلاشه از جزایر یونان که عبارت  
 از جزیره یودس و فتوس و نوکه ناکن که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصر مد صاحب  
 خلاصه الحیوة از قلم چهارم اند و بنگان مورخین از قلم پنجم اولاد والد الحکما استقلین  
 حکیم که از شاگردان موسی الهی است یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت  
 او همیشه در جزایر شلاشه بودند چون استقلینس وفات یافت بعد از ملک او یونانیان  
 جهت شفای بامراض مملکت که طبایران عاجزی آمدند توسل بقبر وی می نمودند

و هرب هزار فیدل زمین بر سر قنار روشن میگردند و در روز هزار شاگرد داشت و اکثر ملک یونان  
 ارسل او بودند اکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و افلاطون و ارسطو و زولا و اویند و بطراط  
 در یونان شانزدهم از اولاد او است تبینه نافع بر باب بصایر و صاحب نظایر مخفی نماید و مستور  
 نماید که چون پاره از احوال خبر بر یونان بقلم آمد و بتقریب نام فحول حکمای ز زبان خاک گشت  
 اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد کرده شود و در از حکمت نتواند بود  
 بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت  
 بشری و آسمای او مختلف میشود بحسب اختلاف حرفی بقلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات  
 حاصل شود بی تعلیم نشیر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی با صلاح نبی نوع انسان  
 بتهدیه بشری که مستلزم نظام نبی نوع باشد و بمعرفت دابنوت و صاحب آن نبی و تعمیر  
 خوانند و اگر تکلم و استغاده از نبی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آن حکیم خوانند  
 و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن شیای چنانکه و قیام نمودن  
 بکار چنانکه باید شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بجا که مقصود است  
 و سهل گردد و بقسمت اولی منقسم میشود بدو قسم علمی و علمی که آنرا نظری نیز گویند قسم  
 اول یعنی علمی عبارت است از ملاحظه حرکات و فراولت صناعات جهت بیرون آوردن آنچه  
 در قوت باشد بجد فعل و عبارتی دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود در احوال امور  
 که موجود آن بقدرت اختیار است و غایت ثمره این حکمت کتاب خیر و جناب از شر است  
 و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق با حکام و لواحق بر وجود  
 که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکند از امور که

وجود و قدرت نسبت به اینست و نهایت این نیز تحصیل عقاودت خاصه است فقط باین  
 دانست که تقسیم حکمت اولی باین دو قسم نباشد آنست که نفس انسانی میان سایر نفوس  
 مختص است بقوت نظری و این قوت را با اینجهت که منوجه است بدانستن حقایق موجودات  
 و صنایع معقولات عقل نظری خوانند و از اینجهت که منوجه باشد بتصرف موضوعات  
 و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهت تنظیم امور معاش عقل عملی  
 گویند پس باعتبار تقسیم قوت نطق باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر  
 یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بقسم ثانیا اقسام حکمت عملی که یکی تهذیب  
 اخلاق است که علم فزنی و طب و وحانی باشد و دوم تدبیر منزلت که آنرا علم حکمت  
 نیز خوانند تقسیم بدین است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را  
 نیز دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود ببنیوت و شریعت که آنرا علم فقه  
 خوانند و دیگری متعلق است بارامی ملوک که آنرا سیاست یا بدین گویند اما اقسام حکمت  
 نظری یکی الهی است که آنرا علم اعلی و ما بعد الطبیعی و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند  
 و العلم است که بحث کرده میشود در آن از امور که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی  
 محتاج بوده باشد مثل ذات باری تعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند  
 چه اگر آن امور با وجود استغنائی ذاتی از ماده در هر دو وجود متقارن ماده شوند آن  
 کلی و ما بعد الطبیعی و ما قبل الطبیعی و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و ما  
 آن و اگر از متقارن ماده منزه باشد مثل ذات باری تعالی و صفات کمالیه آن اعلم  
 و علم را خوانند و قسم دوم ریاضی و آن علم است که در آن بحث کرده میشود از امور کما



در وجه اولی محتاج بوده معنی اندام و فعل احتیاج بوده معینه دارند مانند خطها و خطها  
 و دایره ما و این علم را با ضمی با نتیجه گویند که ابتدا تحصیل آن باضت بیشتر حاصل  
 میشود قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیت باحث از احوال  
 اموریکه در هر دو وجود خود محتاج اند باده مثل علم باحوال اعدان و حیوان و نبات و غیر  
 ازین اقسام ششم تقسیم میشود بفرع و اصول اما اصول علم بعضی بنسبت است قسم  
 اول اسباب الکیان گویند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شاملند جمیع  
 ظواهر مثل ماده و صورت و حرکت بطبیعی و مثال آن قسم دوم را باب المسماة و العالم  
 خوانند و درین قسم بحث کرده از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر  
 از جوهر و ضرایع ایشان قسم سیم را باب الکنون و الفساد گویند و درین قسم بحث کرده میشود  
 از احوال سبب اینها که کون و فساد و تولد و توالد و مثال آن قسم چهارم را احوال  
 گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر بر بقیه قبل از امتزج ایشان بیکدیگر و آنچه  
 آنها را عارض میشود در حرکات و تکامل و تکاثف باعث بار تاثیر علویات و ایشان  
 و تحقیق احوال مرکبات غیر مانند شهاب و یازک و رعد و برق و قوس و قزح  
 و آیه و مثال آن باید است که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و تام است  
 که لفظ صوت نوعیه خود کند در زمان معتدیه مثل معادن و نبات و حیوان غیر تام  
 آنکه در زمان معتدیه فقط صوت نوعیه خود نمیکند مانند کانیات جوهر و شیر و عسل و مثال  
 آن غیر داخل مرکب غیر تام است فلما محال صلا لکلمات التامه فی الموالید الثلاثة قسم پنجم  
 از اصول علم باب معادن است و در این قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات تامه

و کیفیت توالدین و قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود و دوران از احوال حساب  
 نامیه بن حیث النهر و قسم هفتم باب حیوانات که بحث ازین معرفت احوال حساب است  
 حیث الکره و الحس و قسم هشتم باب النفس المحسوس خوانند و این قسم بحث کرده  
 میشود از احوال نفس با طقه انسانی و قوای در آنکه مگر آن تا فرو ع طبیعی نیست  
 اصل علم که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض و غایت نمره  
 حفظ صحت حاصله و رتبه و فایده است و دوم علم نجوم که نمره آن استدلال است از کمال  
 و اوضاع و حرکات کوکب و احوال عالم سفلی و بیروجه ظن و تخمین سیم علم فرست  
 مقصود از آن استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر و یاد غرض ازین فن است  
 بطریق تخمین از تجلیات نفس و مشاهده آن صور بر زخمیه را در حال تعطیل حواس ظاهر  
 بر حوادث کونیه نیز علم طاسات است و مقصود از آن تحصیل افعال غریبه است بواسطه شرح  
 قوای جبرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیر نجات است و نمره آن نیز ظهور افعال غریبه  
 بسبب سراج قوای سفلیات با هر که گفته علم کیمیا است و غرض از آن ایجاد طلا و نقره  
 باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند تا ترکیب متدبیر آنها  
 یکبار طلا و نقره حاصل میشود تا حصول حکمت ریاضی چهارم است و اول علم حدود که  
 با خفشت از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تام و ناقص و نایب و مستخرج نموده  
 بقواعدین علم محمولات عددی از معلومات آن دوم علم هندسیست و درین علم بحث کرده  
 از احوال نقطه و خطوط و اشکال نسبت گایه که مستعار در مابعد که میباشند و بر اصول  
 و علم شمس کتاب فایده است و در سیم نباتات است که بحث میکنند از احوال

جسام علوی و جسم سفلیه از جهت حرکت از روی اندازه و تریب و جهت و صنف و تمانه آنچه که بحث کرده  
 میشود از روی دوروی چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نعمات از جهت اتفاق و اختلاف  
 و تالیف سخن از آن و هر یکی از این اقسام را بجهت اصول ریاضی از فروع چند است مثلاً علم جبر و  
 مقابله و علم جمع و تفریق <sup>مطلق</sup> اول است از فروع علم عدوت و علم حساب و شاعری و علم خبر  
 نقل و علم مناظره و مراب و علم نقل سیاه و علم مدارین و علم اگر متحرک از فروع علم هندسه است  
 و استخراج جفا ویم و استنباط ریاضی از رسد او امثال آن از جمله فروع علم هیئت و علم سائ  
 آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و ریاض و سهرنگی و مانند آن از جمله فروع حساب  
 علم موسیقی است اما اصول علم الهی سبب است اول نظردر امور عامه مثل ربوبیت و وحدت  
 و کثرت و قوت فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبادی خواه از  
 علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطق و حکیم نظردر اثبات ذات باری تعالی جل شانزه که  
 که واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدت و می و بیان اتصاف او بجمیع صفات  
 کمال و تنزه او از جمله سمات نقص و زوال چنانچه نظردر اثبات جواهر روحانیه که سبب  
 الهی اند و اقرب به وجودات اند با و نظردر اختلاف مراتب و طبقات ایشان بنحویه دانستن  
 کیفیت تشویر آنها و اجسام علوی و اجسام سفلی و جواهر روحانیه و کیفیت ارتباط خلیات با  
 علویات و کثرت یا وحدت از منسوع علم الهی است و دانستن کیفیت وحی و نبوت و شایسته  
 حقیقت معجزات انبیا و کرامات اولیا و همچنین معرفت سماء از جمله فروع غایب علم الهی است چنانچه  
 تفصیل هر یکی در کتب بسوطة حکمت متبیین و مبهرین است اما اقسام علوم منطوق  
 که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آنست علوم است و نزد جماعه داخل علوم کلیه است

و نه آنست چرا که غرض از منطبق تحصیل محمولات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس هر  
 منطقی باید که منحصر باشد در موصل تصوری یا تصدیقی و نظر در موصل تصوری یا اعتباری  
 آن موصل خواهد بود و یا اعتبار مقدم است نامی را باب اعتباری کلیات ختم نمودیم  
 اول را فارطی قوس یعنی باب معرفت اولی ما زج و همچنین بحث از موصل تصدیقی یا اعتباری  
 مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب یا سیماس یعنی باب قضایا گویند یا اعتباری نفس  
 موصل تصدیقی و آن نیز باعث با صوت موصل تصدیقی خواهد بود و آنرا قولی و طقی  
 یعنی قیاس گویند یا اعتباری ماده و آن منحصر است در صناعات خمس که عبارت از برکات  
 و جمل و مخالفه و خطابیات و شعریات و بعضی اعتباری مباحث الفاظ یا ابواب ششم  
 ابواب علم منطق را ده اعتبار نموده اند یا به جزیره است در بحر شام و یا جزیره شام  
 و قیرکامی بسیار اند و آنجا مار و گزوم و سباع نمیشناسند اگر در آیند چون هواست آنجا  
 بمشام آنجا رسدنی الحال میرند شعله از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی  
 و یوشع بن نون همی بر این همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده زنده  
 شده در دریا درآمد و الحال آن ماهی باقیست که همه در جنبه چون نصف ماهی اند و طوی  
 آنها از یکدیگر بیشتر صغلیه جزیره است در مغرب معاون نقره و طلا و نحاس و از  
 آهن و شب میانی روز ابرو نشاد و سیما در آنجا است و در آن جزیره حیوانات گزنده  
 و زنده نباشند و در صحرای آنجا زعفران بسیار است و در آنجا کوهیست که جبل  
 گویند شهادت که کشت بسیار شاهه میشود و در درون آن مرغی میگردد و با وصف این  
 قله آنکوه از برف گاهی خالی میباشد شصت و نهم در جزیره بحر مغرب است و بنا

که بخا بزمینان باشند لغایت دلاور و جنگی اگر کسی در اینجا رسد زنانش شبانه پنهانی  
 با او صحبت دارند پیش از صبح برآید اگر فرزندی آرد او را بکشند اگر دختر زانیگه دارند  
 بچکا کشه شهری مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند  
 بدان و اشجار و باغات باشد در میان بلاد عرب بلاد سودان و قسمت چنین گویند که  
 این شهر بنگان را فریده کرده تناول فرمایند تونس شهر است بر ساحل دریای مغرب  
 و سوروی آن شهر است و از آنجا اندلس شش فرسنگ است در دست اولاد ستم آل است  
 که در این شهر است خوانند قلعه الحجاره که است در حد مغرب آن شهر ساخته است که در  
 رویی باشد که خود را بخار سیده چنانکه نزدیک تر فتنه قلعه دور تر میرفت و آواز سنگان  
 مسووعه پیش در همین دست و چندی در ماه رفتند تا شخصی برآی سوار آمد گفت ای  
 سکن اینجا چه مقصود است گفت آنکه بخدا تعالی ایمان آرید و اگر نه باشما حرب کنم انوار رفت  
 و پیش از جنگ خود بیان کرد وی کسی است و استاد بین حنفی ایمان آورد سکن را از گردن  
 و نیز گویند که در همین بن نصر شیند که شهر است که در میان آب می رود و غرق نیگردد  
 رفت تا از آب بید چون بدیاری چشم کسی را دید و بر در شهر لرزانی و فتنه و بر  
 صحنی میان دور معنوی مکانی و تری بر که نزدیک رسید ویرا به تیر زوی و هلاک کرد  
 و در شهر نوشتند که هر چه قصه کنند هلاک گردند فارس مغرب شهر  
 بزرگ است و از بلاد بریز نزدیک شهر است که در دروازه دارد و در جانب غربی آن  
 شهر است و از آنجا است و در هر یک از این شهرها است و در هر یک از این شهرها  
 است و از آنجا است و در هر یک از این شهرها است و در هر یک از این شهرها

گرم و در هر ساری جوی است و بوستانی در شرق و غرب طبرستان است از مصلحتی حاجت  
 در میان آن در با بجان و روم بسیار از عجایب و غرایب شمال دارد و در زمین شکوه است  
 سطح آن بسیار نازک و نادر آن زمرس در آن لشکر خادمان باشند بر کوه کمال شود  
 انجمه در آنخانه شش فروزنده سطح آن آب ناپاک تر نماند و چنانچه آب از زیر  
 حوضی بزرگ که در تحت است بریزد پس آن آب از آن حوض برگرفته بر طرف لشکر  
 باشند و هنوز درین باشد نماند ایرد در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح لشکر  
 آب نمیشسته شود و از آب پاک مالامال گردد و روم مملکتی است در غایت سعادت  
 بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد معادن زره نقره بسیار باشد و یکی از کتب بطور  
 رسیده که در روم مضمی است و در آنجا خانه صورت خری بر یک دیوار نقش کرده اند  
 که ساعت ساعت درم خود را حرکت می دهد کماخ حصار است در حد و در روم برود  
 سنگ پاره بلند نمیزد گرفته و غایت است و کلمه استوار آن در کتاف و اطراف  
 صفت شتهار یافته از غرایب آنکه در آنسزمین هر سال در فصل ربيع شهر و زمستان  
 جانوران خورد بجهت گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمکسود کرده  
 در ظروف و آنی ذخیره کرده و از آن طيور هر چه چنان شده و گرفته نشود چنان  
 بزرگ شده پرواز نماید و هم ایلی ولایتی است وسیع این جز نیز حدود است  
 و در آنقلبه رفیع و حوضی بدیع که مسیری قطعه تون است که اسما از غایت خصانت حصار  
 بتنگری با قدری است چهار دارد قیصریه شهری بزرگ است از بلاد و مردم در آن  
 کوی فاده و سلطان الدین که قباد سلجوقی سور قلعه آن است سنگ تر سبزه و

ترتیب داده و بلیغاس حکیم در اینجا حامی ساخته بود که بمجرّد فروختن بچرخ گرم میشد بر  
 وضعیت در بلاد روم و در اینجا غارت و در اینجا عذر شهیدی صحابه و تابعین اند که  
 مراحت شمشیر و نیزه دارند و پنج نفر از بچرخ دستبرد یوار زده قایم استیا و مانند با  
 خفته جز صرهای آنها در جامه نامی ایشان اثر نگزده و بدن شان اصلا تغیر نداشت  
 شروع در زمان سابقه نام شهری بوده امر و خیرند شهریان ملحق شده نام  
 ولایتی است از کنار آب کرنا ولایت با بابایوب و لایب شروانت و بابایوب را که  
 نوشیروان بنا کرده باعث آنکه مردم خزر همیشه بجد موصول و همان آید و غارت  
 کردند چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بک خزر فرستاد و دختر وی را  
 بزنی بخواست و صلح بدن نسق افتاد که یکدیگر را ببیند و نوشیروان جامعی از لشکر  
 داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گله نموده پیغام فرستاد و نوشیروان را  
 استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخواهند که بنام ما  
 خصومت است سازند هر غنی بصواب تهرب می نماید که دیوار می حصین  
 ستین در هر حد سلیم تا ولایت ما و شام و ق شود و ایمن از خواست یکدیگر با نسیم  
 خاقان رضاداد و نوشیروان بابایوب را بسنگ رخام در غارت حکام  
 کرده در وازه آیین بر آن ترتیب داده جمعی را بران گذاشت تا به ولایت قایم  
 و بعضی نسنجاده که اصل شهر شروان که از ابناء نوشیروانت و اقربای بابایوب  
 از قایم شست و باقی توابع او را در ظل عظیم مخفی گرفته اند چون امر از آنجا  
 شربت دارد و باکو و سامخی و ارس و فرزند آینه کشروان از آنجا فرستاده میشود

چند خضار باین چند شهر که عظیمند و مشهور خضار مینمایند با کوا از شهرهای مشهور است  
 و برکنار دریای خزر و قعشده در اطرافش قبه و سنگ یکمقال خاک بهم رسد و گویا  
 درخت و بازمین نرود چون آنکه برین محل سنگ و گز خضر کنند خاک رسد و بعضی  
 از آن خاصیتی است که سنگش ابجاسی هم بر بکار برند و از مضافاتش یکی علیاست که  
 قریب بقصد چاه دارد و در آنجا چشمه است و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا  
 چون جانوری صید کنند و ظرفی نهادند و زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی آنرا که برآید  
 پنجه شدن بارش از آب بنوشی و است هوایش نهایت گرمی دارد و خاک آنجا  
 که بر شرفات باره اش اندیشد اوت پرواز نیست از توابع آنجا است شماخی با وجود  
 مختصری نهایت سمومی دارد چنانکه کسی که برینجا خرد و در آنجا بر سر سال در آنجا بیاید  
 و شیریش و از میوه ارو سیب و هندوانه در آنجا خوب میشود قیله آب بنوشی و با درین فرقه  
 ساسانی است آب و هوای نیک و از مضافاتش دره است در کمال خضر است  
 و در در فایت حرارت که بخارا آن مانند شعله آتش گذارنده و سوزنده است چون  
 قدمی چند جریان می پذیرد در منافذ گها فرو میرود و بمقدار یک تیر پیاپی ظاهر میشود  
 بزرگان شهر و ان سلطان شهر احسان عمر غزل الدین بیل خاتمانی و افصح الدین  
 فلکی و غیر الدین و غیر حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب  
 الابواب تلی است و قریه متوطنان القصری بلت قامت و سرخ چهره و شیر شرمی باشند  
 و بغیر از این صفاتی ندارند و بهر یک سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع  
 و عینی و ملتی نمی باشند و هر خانه از آن قریه و خانه بزرگ باشد و نیز زمین



سرابگی مخصوص بر حال دیگری منسوب نبون و جماعه از آنها جهت ساختن کاراموت  
 متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بسزای که مخصوص  
 بر حال باشد بر دیگر اعضایش را از یکدیگر جدا کرده و مغز را استخراجش بیرون آید  
 و استخوان را در ظرفی اندازند اگر میت تونگر باشد در ظرفی دیبا و یا قهوه بود در ظرفی  
 چرم و آن ظرف را در آن سرد آید و نخته نام میت و اسم پدر و مادر او و تاریخ ولادت سال  
 و قاتلش را بر آنجا نقش کنند نگاه گوشتها مرده را از سردا بیرون آورده جز  
 بر آنکه خارج آنقریه است و آنجا بندازند و کلاغی چند که بر آن شسته باشند دارند بیاوند  
 گوشتها را از هم بر باند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن شسته بنشینند و بر تقیاس عت  
 اجتماعت نبون مرده را کارسازی نمایند و همچنان سردا بندان علییه است و پیشگی  
 مطرب گوشتشان است غیر شسته است که گوشت مروان بر آن اندازند و نیز در عجایب  
 المخلوقات آورده که پادشاه باب الابواب در حضور سلطانه که واثق بن یوسف او را جبه  
 استگشای احوال سید ذوالقمرین فرستاد و بود شکار رفت و ماهی بزرگی صید کرد  
 و در درون آن ماهی کنیری صاج جمال یافتند بی پله این باشکوار هم از پوست او  
 تازانوی او آن کنیرک دست بر روی میزد و روی میکند و نوحه میکرد بعد از آن  
 بر دو تهم می گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع حکایا  
 و تاریخ دیلم آورده و این جوزی هم نوشته که در شهر <sup>۳۵۴</sup> تصید و پنجاه و دو دو  
 شخص که پشت آنها با هم حسین بود و دیگر اعضا و جوارح علییه در سن بیست و پنج سال  
 بودند از من نزد ناصر الدوله دیلمی آوردند و در گل دشرپ و خواب بیداری ایشان